

مطالعه‌ی علل مادی ظهور افکار در یونان و چین و هند و ایران قدیم به ما نشان داد در هر مورد که یک طبقه در خود قدرت پیشرفت بیند و دلیلی برای فریفتن خود ندارد مادی، منطقی و دقیق فکر می‌کند و اگر زیر دست و وسیله‌ی مادی هم برای استخلاص خود نداشت ناچار به تصورات آرزوها و فانتزی می‌پردازد و ایده‌آلیسم و روح پرستی در عقاید ظاهر می‌شود.

طالس، دموکریست و اتمیست‌های یونان، عقاید لوکایاتا در هند و مو-تی در چین و عقاید مادی در ایران قدیم تمام مادی و عملی بود در صورتی که عقاید افلاطون در یونان، بودا در هند، لائوسه و کونفوتسه در چین (تولستوی در روسیه‌ی تزاری) و مترانیسم و مذهب مانی در ایران محصولات دوره پارس می‌باشند.

در دوره‌ی اسلامی نیز عین این قضایا دیده می‌شود. فشار بنی‌امیه و تجمل‌پرستی آن‌ها و جنگ‌های بی‌دینی آن‌ها و گسستگی فکری که تحت تأثیر این عوامل در اسلام آن‌زمان پیدا شده بود، یک‌دسته (مخصوصاً دسته‌ای را که اسلام مخالف با منافع مادی آن‌ها بود) را نسبت به اسلام بدبین کرده بود. این‌دسته چون علاج مادی در مقابل نمی‌دیدند، در لباس عرفان شروع به مخالفت کردند...

البته وسائلی که بنی‌امیه برای اداره‌ی ممالک اسلامی داشتند، نمی‌توانست تمام مستملکات را اداره کنند، بنابراین، تجزیه شروع شد. بنی‌عباس جز اندلس به سایر ممالک اسلامی مستولی شدند و اندلس به دست یک شعبه از اموی‌ها افتاد. در زمان بنی‌عباس هم، به تدریج ایالات ایران و مصر خود را از مرکز خلفا آزاد کرد...

روی هم رفته باید در نظر داشت که این طرفداران عرفان از طبقه‌ی متوسط بودند. این طبقه‌ی متوسط عرفان‌مآب که در حقیقت به اصول عقاید اسلام پشت پا زده بودند یا این‌که به عقاید پانته‌یزم خود لباس اسلام پوشانیده بودند تا مدتی متواری و مخفی عقائد خود را ترویج می‌دادند... مهم این نیست که اسم و محل یک صوفی را بدانیم بلکه باید توجه کنیم چه دسته از مردم این فکر را پذیرفتند. مهم این است که توده دهقان به این عقیده متوجه شده است و طرفداران عرفان در دهات ایران زیاد

بنیان‌های مادی عرفان

تقی ارانی

بوده است. پس واضح می‌شود باید خلفا و ائتلاف‌کنندگان با آن‌ها با امثال منصور مخالفت نمایند و طرفداران عرفان را جزو فِرَقِ سَلْبِین بشمارند.

حملات مغول و عشایر شرقی دیگر به ایران در تحت تأثیر احتیاجات مادی این عشایر و مخصوصاً عدم استطاعت مسکن اصلی ایلات مزبور بتمذبه جمعیت روزافزون ایلات نژاد زرد شروع شد و مانند حملات طوایف ژرمن به روم یک انحراف ناگهانی و موقتی در تکامل تاریخی ممالک اسلامی پیش آورد...

حالا دیگر احتیاج به عقاید عرفانی از بابت مخالفت نیست بلکه مردم به واسطه‌ی هجوم و حملات مغول و جنگ‌های دائمی ملوک الطوایفی و مالیات‌ها به ستوه آمده بودند و محتاج به عقیده‌ی تسلیت‌آمیز تحقیر دنیا ... بودند. نظیر این فلاکت به واسطه‌ی عدم قدرت مراکز خلافت در تمام قلمرو بنی‌عباس پیدا شده بود.

شیخ محی‌الدین العربی القشری الاندلسی (۵۹۰-۶۲۸ هجری) از مجسمه‌های مهم این دوره‌ی دوم عرفان اسلامی خارج ایران می‌باشد. محی‌الدین علم عرفان را نظیر علم فلسفه تدوین نموده است. یعنی در تمام این مباحث فلسفه با طریقه‌ی ذوق به جای استدلال بحث می‌کند و دو کتاب مهم وی فصوص‌الحکم و فتوحات‌المکیه است. در ایران شیخ فریدالدین عطار و مولوی (۶۰۴-۶۷۲) مقام مهم در عرفان پیدا کرده‌اند و خواندن مثنوی مولوی بعدها به تدریج جزء آداب تصوف گردید.

شیخ صفی‌الدین اردبیلی (جد صفویه) و نعمت‌الله ولی ماهانی کرمانی نیز از مشاهیر تصوف می‌باشند. اگر وضع زندگانی و محیط مادی هر یک از اشخاص مزبور را دقت کنیم خواهیم دید حقیقتاً این قرون در همه جا برای پرورش عرفان مساعد می‌باشد و تمام شعرا و متفکرین مانند حافظ و یا سعدی نظر خوش و طرفداری نسبت به عرفان دارند. اصول عرفان این دوره را از چند شعر ذیل می‌توان فهمید مولوی در تجلی حق در افراد می‌گوید: «ما چونانیم و نوا در ما ز توست / ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست / ما چو شطرنجیم اندر بُرد و مات / بُرد و مات ما ز تو ای خوش صفات / یاد ما بود و ما از داد توست / هستی ما جمله از ایجاد توست.

چنان‌که واضح است این عرفا نمی‌توانستند بفهمند که انسان از هر چه رنگ تعلق پذیرد نمی‌تواند آزاد باشد. اولاً انسان نمی‌تواند از قید قوای مادی مانند تأثیر جاذبه زمین و فشار جو آزاد باشد. نیز انسان نمی‌تواند از همان عقائد (مانند عقیده‌ی تجرد خود این عرفا) که وضعیت مخصوص اجتماع و طرز تولید ضروریات زندگانی دیگر فیزیولوژی و پسیکولوژی که ساختمان مخصوص سلول اعضا و مغز وی در او ایجاد کرده است، آزاد باشد خلاصه بشر نمی‌تواند از قید قوانین عمومی طبیعت خواه قوانین طبیعی خواه اجتماعی و خواه روحی خلاص باشد.

چنان‌که واضح است اعتقاد وحدت وجود و تکیه‌ی اساسی به عشق و مهر و تحقیر عقل و منطق و استدلال تشویق به قناعت و عزلت از مشخصات این دوره‌ی عرفان است.

دراویش نیز که جزء طبقات عرفانی هستند دارای تشکیلات می‌باشند و تحت اوامر «نقیب» خود هستند. اگر کسی بگوید غرض از عرفان این نیست، باید گفت اگر هم غرض این نباشد به این جا می‌کشاند مثل این‌که همه جا کشانده است.

پی‌نوشت
این مطلب، خلاصه‌ای از نوشته‌ای است که نخستین بار در نیمه‌ی دوم حکومت رضاشاه، در نشریه‌ی دنیا که به مدیریت دکتر تقی ارانی منتشر می‌شد، با نام مستعار «احمد قاضی»، به چاپ رسید. سال‌های بعد، این نوشته‌ها در مجموعه‌ای با عنوان «عرفان و اصول مادی» به دفعات به چاپ رسید.